

انقلابی در برابر مدح در شعر سبک آذربایجانی

دکتر نرگس اسکویی*

چکیده

قصاید مدحی، با ساختار و جهان بینی مشابه، رایج‌ترین شکل شعر در سبک خراسانی را تشکیل می‌دهد، اما سبک دوره‌ای بعدی، یعنی سبک عراقی، بیشتر با غزل و مضامین تغزلی عرفانی شناخته می‌شود. پیگیری منشا و کیفیت این تغییر نیازمند تحقیقات تاریخی و ادبی است که این مقاله به شیوه‌ی تحقیق ساختارگرایانه و نیز تحلیل محتوا آن را دستور کار خود قرار داده است. بر اساس نتایج حاصل از این تحقیق، شاعران سبک آذربایجانی در حد واسط دو سبک خراسانی و عراقی با ساختار شکنی در شکل و سنت‌های رایج قصاید مدحی و بر هم زدن تناسب عادی مدح، با روی‌کردی جدید به مفاهیمی که مستقیماً در تقابل با روحیه‌ی ستایش‌گری و خوانندگی قرار می‌گیرند. پا به پای عرفان و غزل انقلاب عظیمی در شعر فارسی ایجاد کردند. این مقاله پس از بررسی کوتاهی بر ساختار رایج و سنت‌های عادی قصاید مدحی و نیز آفات مدح بر شعر فارسی، به تشریح عوامل و تحرکاتی در شعر سبک آذربایجانی می‌پردازد که در تقابل با ساختار و عادات مرسوم مدح قرار دارد.

واژگان کلیدی: سبک آذربایجانی، قصاید مدحی، ساختار شکنی، تشبیب، مفاخره

مقدمه

مدح و شعر فارسی پیوندی دیرینه دارند و شعر مدحی که از شاخه‌های مهم ادب

*Email: noskooi@yahoo.com

غنایی است، حجم بسیار بزرگی از شعر کهن ما را به خود اختصاص داده است، هسته ی اصلی شعر را در نخستین دوره ی سبکی شعر فارسی یعنی سبک خراسانی، از جهت شکل، قصیده و از جهت مضمون، مدح تشکیل می‌دهد و این رسم شاعرانه قرن‌ها در ادبیات فارسی امتداد می‌یابد. در انتهای مسیر سبک خراسانی و آغاز سبک عراقی، دو تغییر بسیار بزرگ در شعر فارسی روی می‌دهد: ۱. رونق و رواج روزافزون غزل و کسادی بازار قصیده: ۲. روی آوردن به عرفان؛ اما فی الواقع این دو تحول عظیم در حوزه ی شکل و سطح فکری و در تقابل با مدح، یک شبه به وجود نیامده است و مرهون تلاش‌های بسیاری است که به تدریج و آهسته آهسته مقدمات و شرایط این انقلاب شگرف را در شعر فراهم آوردند. به عبارت بهتر این تغییر مسیر نیازمند گام‌های بسیاری است که از ایجاد نفرت نسبت به مدح و احساس نیاز به شعری دیگرگون آغاز می‌شود. بینابین سبک خراسانی و عراقی، همان حول و حوش زمان حیات و فعالیت "سنایی" با اندکی تاخیر، در منطقه ی موسوم به اران و قفقاز، که امروز با عنوان آذربایجان می‌شناسیم، شاعرانی ظهور کردند که طلایه‌دار انقلاب ادبی و تغییر سبکی شعر بودند. شاعران سرشناس سبک بینابین آذربایجانی چون ابوالعلاء گنجوی، خاقانی شروانی، مجیرالدین بیلقانی و نظامی گنجوی راهکارهای نویی را در سطوح مختلف فرا راه شعر و شاعران نهادند که بعد از آن‌ها تا قرن‌های متمادی مورد استفاده ی شاعران قرار گرفت و اتفاقاً یکی از روش‌های نوی شاعران این سبک، به موضوع این مقاله یعنی مدح و قصاید مدحی مربوط می‌شود. نه این‌که شاعران سبک آذربایجانی مدح نگفته‌اند و در انتظار صله نبوده‌اند، بلکه برعکس مفصل‌ترین و آراسته‌ترین و فنی‌ترین قصاید مدحی شعر فارسی را در دیوان این شاعران می‌یابیم چنان‌که نمونه‌هایی از آن را در این مقاله هم خواهیم دید. ولی شاعران این سبک با اندیشه‌ها و روش‌های جدیدی که در شعر و شاعری یا ابداع و یا تکمیل کردند، تغییرات بزرگی را در رونق و رواج بیشتر قصاید غیر مدحی فارسی و نیز روی کار آمدن بیشتر قالب غزل و هم‌چنین مفاهیم عرفانی و حکمت آمیز ایجاد کردند که رفته رفته منجر به تحول بزرگ سبک شعر فارسی و روی کار آمدن سبک عراقی شد. هدف این مقاله بررسی تغییرات بنیادین در زیر ساخت‌های

سبکی و عقیدتی مدح و قصاید مدحی در شعر شاعران سبک آذربایجانی در مقایسه با سبک خراسانی و هموارتر کردن مسیر برای ورود و ظهور نگرش‌های فلسفی و عرفانی در جوهره‌ی شعر و پیدایش حماسه‌ی عرفان در آن است.

پیشینه‌ی تحقیق

پیشتر، وزین‌پور (۱۳۸۴) در کتاب "مدح داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی" به گونه‌ای تحلیلی و مفصل، مدیحه‌سرایی در ادب فارسی را نقد و تفسیر نموده، دلایل اجتماعی و فردی و نیز آسیب‌ها و آفات آن را بر تولیدات ادبی واکاوی نموده است؛ همچنین ایرانمنش (۱۳۸۹) در مقاله‌ی «قصاید مدحی خاقانی» و حیدری (۱۳۸۴) در مقاله‌ی «مدح‌گریزی، فلسفه‌ی تجدید مطلع خاقانی» هر یک مختصری از ویژگی‌های بارز و گسترده‌ی قصاید شاعران سبک آذربایجانی را در علاقه‌مندی به اجتناب از مدح، و نیز تلاش آنان برای یافتن راه‌کارهایی در قصیده برای گریز از ستایش‌گری را تبیین نموده‌اند. اهتمام و التزام عمومی شاعران سبک آذربایجانی، علی‌الخصوص گویندگان برجسته‌ی این سبک چون خاقانی، نظامی و مجیرالدین بیلقانی در اجتناب از مدح‌گویی و تاثیرگذاری حتمی آنان به عنوان داعیه‌داران ابداع "طرز غریب" و "شیوه‌ی نو" در شعر فارسی در ورود شیوه‌های جدید در ساختار قصیده‌ی فارسی و نیز نقش مهم این شاعران به عنوان سرآمدان یک سبک بینابین در تکوین و یا تکامل ایده‌های نو در شعر، لزوم تحقیق نوین در جهت تحلیل و بازنمود تغییرات ساختاری و محتوایی قصاید مدحی در شعر شاعران سبک آذربایجان را مشخص می‌کند که موضوع بحث این مقاله است.

مشخصات عمومی قصاید مدحی

قصاید مدحی در شعر فارسی، اغلب از ساختاری مشابه برخوردارند؛ بر طبق سنتی دیرینه، این نوع قصاید غالباً با مقدمه‌ای در توصیف طبیعت یا معشوق آغاز می‌شود؛ این ابیات در اصطلاح تشبیب یا نسیب و گاه تغزل نام دارند؛ پس از بخش مقدماتی، اندک اندک شاعر گریزی به مدح می‌زند و در پی آن متن یا بدنه‌ی اصلی قصیده آغاز می‌شود؛ این بخش که بیشترین حجم و تعداد ابیات قصاید را به خود اختصاص می‌دهد، لبریز از

ستایش مبالغه آمیز ممدوح و انتساب صفاتی خارق العاده به اوست. در پایان قصاید مدحی نیز اکثراً شاعر حکومت، سلامت، عزت و اقتدار ممدوح را به جاودانگی و ابدیت پیوند می زند و برای او از خداوند، تا انتهای هستی جهان، پابندی می طلبد. ابیات پایانی قصاید را که متضمن چنین دعایی برای ممدوح است، شریطه می نامند. در شعر مدحی دو شخصیت اصلی ایفای نقش می کنند: -ممدوح در قصاید مدحی مرزهای اساطیر و پیامبران و انسان کامل را در هم می نوردد و به جایگاهی خداگونه می رسد. علاوه بر این که در فضایل و کرامات انسانی سرآمد نوع بشر است، مالک رقاب همه ی امم و صاحب جهان است، تمام نیروهای محسوس و عینی، و حتی فلسفی چون قضا و قدر را در اختیار دارد؛ آسمان ها و زمین در ید قدرت او است :

فرخنده خسروی است که در جنب همتش نه چرخ و هشت خلد و دو گیتی محقر است
گر هر کسی مسخر دور سپهر شد بنگر بدو که دور سپهرش مسخر است
عرش مجید پیش دلش کم ز خردلی است بحر محیط پیش کفش کم ز فرغر است
خورشید نزد عرصه قدرش چو پشه ای است سیمرغ پیش مخلب قهرش کبوتری است
(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۴۱)

این ممدوحین "خداگان" و "بار خدا" خطاب می شوند:

خداگانا آنی که روز رزمت هست قضا به زیر عنان و قدر به زیر رکاب
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۵۴)

مداح یعنی شخصیت دوم در شعر مدحی، اما بر خلاف آن دیگری، در عرض بندگی و ارادت چنان مصرّ است و چنان خلعت چاکری بر تنش نشسته است که هر لحظه در جایگاه انسانیش تنزل مقام می دهد؛ هر چه ممدوح بالاتر می رود و به اوج اعلائی رتبت می رسد، به همان نسبت شاعر مداح از منزلتش کاسته می شود تا آن که با فراموش کردن عزت نفس و مقام انسانی، خود را هم رتبه ی سگان می بیند:

شها تو شیر خدایی من آن سگ در تو که بی گناه تر از گرگ یوسفم حقا
(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۱۹)

آفات تحمیلی مدح بر شعر

مدح در طی دوره‌های طولانی از ادب فارسی چندین آسیب بزرگ به شعر فارسی وارد کرده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: - آسیب به فخامت شعر و کاهش ارزش شعر که در اصل مقوله‌ای فرهنگی و هنری است در حد کالایی قابل معامله. - آسیب به کرامت انسانی شاعر و حقارت سیمای او در آینه‌ی شعر. - خلق چهره‌ای دروغین و غیر قابل باور از سیمای ممدوحین و توصیفات گاه خلاف حقیقت و مغایر با واقعیت‌های تاریخی. - آسیب به شعریت شعرو دور کردن شعر از حس، اندیشه و معانی حقیقی و انسانی. به بیان دیگر، سخافت شعر و خالی بودن آن از پیام‌های مربوط به حوزه‌ی عاطفه، تجربه و ادراک. - دور کردن شعر و شاعر از زندگی واقعی و مردم حقیقی. - انحصاری بودن شعر در بند ممدوح و عدم تعلق آن به همه‌ی انسان‌ها در تمام موقعیت‌ها که از بایستگی‌های شعر و هنر است. - ایجاد تصور آرمانی بودن شرایط موجود و عدم نیاز به تلاش برای بهبود اشخاص و احوال؛ شعر مدحی بر خلاف دیگر انواع شعر (حماسی، تعلیمی، غنایی و عرفانی) که همگی آرمان‌گرا بوده، مدینه‌ی فاضله‌ای دارند، چون وانمود می‌کند که در سایه‌ی ممدوح آنچه هست بهترین است و همان است که باید باشد، از این جهت بر خلاف دیگر انواع، این شعر عاری از دیدگاه آرمانی و مدینه‌ی فاضله است:

ز عدل شاه که زد پنج نوبه در آفاق	چهار طبع مخالف شدند جفت وفاق
رسید وقت که پیک امان ز حضرت او	رساند آیت رحمت به انفس و آفاق
شهنشهی که به صحرا نسیم انصافش	ز زهر در دم افعی عیان کند تریاق
(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۳۲۳)	
چنان به دور وی اجزای خاک باطربند	که ذره رقص‌کنان می‌رود میان هوا
(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۵)	

سنت‌شکنی‌های شاعران سبک آذربایجانی در تقابل با مدح و قصاید مدحی

۱- استعانت از خداوند والتجای به او: با مذاقه در دیوان‌های شعری پیش از سبک آذربایجانی درمی‌یابیم که رسم آغاز کلام به نام خدا، به استثنای شاهنامه فردوسی و منظومه‌ی ویس و

رامین و یا قصایدی مستقل در مضمون ستایش پروردگار در آثار دیگر عموماً به چشم نمی‌خورد به استثنای دیوان مسعود سعد، ناصر خسرو و سنایی اما به اهتمام شاعران آذربایجانی، از این دوره به بعد در دیوان‌های شاعران رسم نیایش و ستایش الهی و استعانت از او وارد می‌شود و هر چقدر که حمد ذات باری تعالی قوت می‌یابد از جلال و جبروت ممدوح این سری، کاسته می‌شود:

ای ذات قدیم تـــــــو به هستی	پیوسته ز آفت فـــــــنا
ای صرصر قهر تـــــــو ر بوده	تـــــــاج کسری، دواج فغفور
از حمد تـــــــو روح گشته سلطان	وز ذکـــــــر تو عقل گشته دستور
یارب ز کـــــــرم دل نظامی	داری به ثنـــــــای پاک مسرور
در هر نفسی زبـــــــان او را	پاکیزه کنـــــــی به حمد مذکور

(نظامی، ۱۳۳۴: ۲۳۷)

۲ - مدایح بی صله

در شعر مدحی، قهرمان بلامنازع، ممدوح سخاوتمند گشاده دستی است که در ازای شعر صله می‌بخشد، اما در میان مدایح شاعران سبک آذربایجانی علاوه بر استعانت های بی‌درپی به درگاه الهی و انتصاب جان و روح به حضرتش، به مدایحی برمی‌خوریم که نه به طمع پاداش مالی، بلکه با اغراضی دیگر و با نعت شخصیت‌های مذهبی که طبعاً صله‌ای هم در پی نخواهد داشت سروده شده‌اند؛ این مدایح تا حد بسیاری از یگانه تازی ممدوحان دولتمند در شعر می‌کاهد و از طرف دیگر وجاهت بیشتری به مدح و ممدوح می‌بخشد، زیرا این مدح‌ها بازگو کننده ی عقیده ی صافی و اعتقاد راسخ گوینده به محسنات ممدوحش است؛ از طرف دیگر در این مدایح، اغلب چون مبلغ بینش خاصی هستند و شاعر در آن بی‌چشم‌داشت مادی از سر صدق و عشق سخن می‌گوید، در نتیجه از آن بی‌منطقی و مهمل‌گویی خاص شعر مدحی در این نوع، کاسته شده و کمتر گزاره‌گویی‌های متداول شعر مدحی را در آن‌ها می‌بینیم. بهترین نمونه ی این دست مدایح حسی و عاطفی، مدایح و توصیفات پیامبر اسلام است؛ از این روی است که شاعران سبک آذربایجانی را با شاعران صدر اسلام چون حسّان ثابت سنجیده‌اند (شیخ‌لوند، ۱۳۸۹: ۱۷۲).

زبان ثناگر در گاه مصطفیٰ خوشتر که بارگیر سلیمان نکوتر است صبا
(خاقانی، ۱۳۷۵: الف: ۲۰)

بنده خاقانی و نعت سر بالین رسول تاش تحسین ز ملک در صف اعلا شمرند
فخر من بنده ز خاک در احمد بینند لافِ دریاز دم عنبر سارا شمرند
(همان، ۲۱۳)

۳- هنجارشکنی در ساختار قصاید مدحی در شعر سبک آذربایجانی

چنان که در بخش‌های قبلی اشاره شد، قصاید مدحی روال و شیوه‌ی رایجی برای خود دارند و در شکل عادی از مقدمه و موخره‌ای کوتاه (تغزل یا تشبیب) برخوردارند و در مقابل، طولانی‌ترین و مشروح‌ترین بخش آن، بخش تنه یا متن اصلی مدح (تخلص) است که شاعر در آن ضمن نام بردن از ممدوح با تمام القاب و عناوین، او را در حد خدا می‌ستاید؛ اما شاعران سبک آذربایجانی گاهی این نظم و روال را به هم ریخته و قصیده‌ی مدحی را از شکل و ساختار عادی و معمول آن خارج می‌سازند. این مساله به چند شیوه در شعر سبک آذربایجانی اعمال شده است:

الف. **تجدید مطلع:** در دیوان خاقانی ۳۱ قصیده وجود دارد که در آن شاعر تجدید مطلع نموده است و بدین‌سان بر طول قصیده و تعداد ابیات آن افزوده است. در باب قصاید مدحی شاید در نگاه اول چنین به نظر آید که قصد خاقانی از این تجدید مطلع‌ها افزودن بر عیار مدح از طریق افزونی حجم آن است، اما دقت در زیرساخت و تم ابیات، خلاف این نظر را نشان می‌دهد، در واقع، تجدید مطلع، روال و ساختار عادی قصاید مدحی را در هم می‌ریزد و به شاعر اجازه می‌دهد تا به جای پرداختن به تنه‌ی شعر مدحی (متن مدح) بیشتر به حواشی غیر مدحی آن و علی‌الخصوص بخش مقدماتی قصیده که عموماً در باب وصف طبیعت و یا عشق است بپردازد و در نتیجه در قصاید مدحی تجدید مطلع شده، شاهد تفاوت معنی‌دار تعداد ابیات تغزلی، نسبت به ابیات مدحی آن هستیم. بهترین نمونه برای مشاهده این امر، در میان قصاید تجدید مطلع یافته، قصیده‌ای است به مطلع:

صبح خیزان کاستین بر آسمان افشانده‌اند پای کوبان دست‌همت بر جهان افشانده‌اند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۵۶)

ب. کاستن از حجم مدح در قصاید مدحی: این شیوه که آن را بیشتر در دیوان مجیرالدین بیلقانی و نظامی گنجوی می بینیم روشی کاملاً منحصر به فرد و به احتمال بسیار، مدح گریزانه است؛ در این روش شاعر در قصیده ی اغلب کوتاهی بیشتر شبیه به غزل، همه ی قصیده را به بخش تشبیب و نسیب اختصاص می دهد و فقط در چند بیت آخر، یا فقط بیت آخر و یا حتی فقط مصرع پایانی، وانمود می کند که مدح می گوید و به سراغ ستایش-گری کم مایه ای می رود؛ برای مثال مجیرالدین قصیده ای را چنین آغاز می کند:

الطرب ای شکرستان چون دم سرد در سحر گرم درآی و دم مده باده بیار و غم ببر
چند به خنده های خوش گریه من طلب کنی گریه شمع می طلب، خنده صبح می نگر
عشق تو کم نمی کند یک سر مو ز قصد من پس من موی گشته را جام می آر تا به سر
قصیده همین گونه با مضمون عاشقانه تا اواخر قصیده پیش می رود، و فقط در دو بیت آخر یعنی مقطع قصیده است که سخن مدح مطرح می شود:

بی نظرت نشسته ام یک دل و صد هزار غم هم نبود غم ار کند شاه به سوی ما نظر
شاه سپهر بـارگه، خسرو عرش مرتبت مقطع خطه کـرم، شحنه عالم هنر
(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۱۱۶)

ج. نام نبردن از ممدوح: یکی دیگر از روش های ساختار شکنانه ی شاعران سبک آذربایجانی در قصاید مدحی، نام نبردن از ممدوح یا عدم ذکر به اصطلاح تخلّص قصیده ی مدحی است که اتفاقاً از بخش های بسیار مهم و کلیدی تنه ی این نوع قصاید محسوب می شود. در این مدایح، شاعر بسیار سریع و بدون تامل و دقت معهود قصاید مدحی از این بخش بسیار مهم قصاید ستایش گرانه می گذرد و به جای ذکر عناوین و القاب ممدوح که در اصل هدف غایی شعر مدحی است، از تعدادی اوصاف مبهم که قابل انتساب به هر امیر و سلطان و ... می باشد، استفاده می کند:

بیت های نخستین

پرده مستان نواخت زخمه باد سحر باده ده ای عشق تو همچو سحر پرده در
دایره بزم را نقطه چو از خال توست ساغر تا خط بیار، سر ز خط ما مبر

سه بیت آخر

گوشه دل گر خوری شاید کافطاع توست جان به نظر کن که کرد شاه سوی وی نظر
قلزم دجله عطا، مهدی دجال بند کسری جمشید جام، خسرو خورشید چهر
بلبل داود لحن تا ز چمن شد به در شکل زره کرد از آب، باد مسیحا اثر
(همان: ۱۲۰)

۴- اظهار معانی جدید و متضاد با مدح

در شعر شاعران سبک آذربایجانی شاهد آنیم که پارادیم عرفان، اندک اندک جایای خود را در اندیشه و رویکردهای شاعران گشوده است و کم‌کم انقلابی را در محتوا و ارکان شعر ایجاد نموده است. از مفاهیم جدید و پربسامد رایج در شعر سبک آذربایجانی متأثر از دین و عرفان اسلامی می‌توان به اصطلاحات استغنا، قناعت، فقر و عزلت اشاره نمود؛ هر چند اصطلاحات عرفانی دیگری هم به تدریج در شعر این دوره وارد شد، اما اهمیت این اصطلاحات به طور ویژه از آن جهت است که این مفاهیم شاخص، تناقض آشکاری با روحیه‌ی مداحی مادی‌گرا دارد:

فقر: معنای فقر، فلسفه‌ی ستایش‌گری و صله‌خواهی را تماماً انکار می‌کند و انگیزشی است برای اختیار روشی دیگرگونه از جانب شاعر در باب زندگی و هنر؛ فقر از اصطلاحات پربسامد در اشعار شاعران سبک آذربایجانی است و این شاعران، اصطلاح فقر را به گونه‌ای نمادین و طعنه‌آمیز، با زبان و لحنی حماسی در شعر خود وارد کرده‌اند.

چو سایه خاک در کس مپوس از آنکه ترا فستاده پرتو خورشید فقر بر دیوار

(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۱۰۲)

فقرکان افکنده خلق است، من برداشتم زال کان رد کرده سام است من می‌پرورم

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۸۸)

استغنا: واژه‌ی استغنا، در معنای «بی‌نیازی که لازمه‌ی آن قطع علاقه از حطام و بهره‌های دنیا از جاه و مقام و منال است.» (سجادی، ۱۳۷۹: ذیل استغنا)، واژه‌ی عمیق و شگرفی است و پای‌بندی بدین صفت، آرمان همه‌ی عارفان بوده است، اما حقیقتاً پای‌بندی بدان دشوار است، علی‌الخصوص برای شاعری که به زندگی مخدوم‌وار در خدمت بزرگان و

دریوزگری از دست آنان خو گرفته باشد، کاربست این مفاهیم در شعر، نشانه ی آشکاری از انقلاب در نگرش و باورهای شاعران این دوره است:

مرا به باطل محتاج خود شمردند به حقّ حقّ که جز از حقّ مراست استغنا
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۸)

قناعت: «بعضی گویند قناعت ترک کردن آن چه در دست مردم است و بخشش کردن آن چه در دست خود است، قناعت وقوف نفس است بر حدّ قَلّت و کفایت و قطع طمع از طلب کثرت و زیادت و هر نفسی که بدین خلق متخلّق گشت، خیر دنیا و آخرت و گنج فراغت و غنا یابد و راحت ابدی نصیب او گردد.» (طوسی، ۱۳۶۴: ۷۷). قناعت و طمع در پاداش مدح، دو صفت کاملاً متباین است و تجلی این تفکر در شعری که هنوز در زمان اوج رونق قصیده و مدح تنفس می‌کند، به سان شورشی در مقتضای ستايندگی و دریوزگی شاعرانه است:

با قناعت چون نشینی بر سر خوان خسان؟ پیش عیسی چون خری از ره‌نشینان توتیا؟
(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۵)

مخور لعاب دهن تا به نان کس چه رسد که کرم پيله بمیرد به عاقبت ز لعاب
(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۲۵)

کنم دفتر عمر وقف قناعت نویسم به هر صفحه‌ای: «لا یباعی»
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۰۸)

عزّت: اصطلاح عارفانه و یا شاید زاهدانه عزّت، مفهومی فراگیرتر و وسیع‌تر از برکناری شغلی دارد و تقریباً هم‌طراز با ترک ماسوی الله و انقطاع از هر چه که غیر اوست به کار می‌رود؛ کاربرد پر تعداد چنین واژه‌ای که در تناقض آشکار با پیشه ی مداحی است نشانگر میل شاعران سبک آذربایجانی به داشتن زندگی آرام و آزادمنشانه و فارغ از کشمکش‌های معمول دستگاه‌های قدرت است:

هم در این غرقاب عزّت خوشترم کز عقل و روح هم سبک چون بادبانم هم‌گران چون لنگرم
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۹۱)

عزّت با هر مفهوم حقیقی و یا هر منوتیکی که برای آن تصور شود، بر خلاف مسیر مدح

حرکت می‌کند و تصویر تازه‌ای را از شاعر فارسی زبان قصیده‌سرا نشان می‌دهد:

دست خسان دگر حجرالاسودم مدان اکنون که من به کعبه عزلت مجاورم
(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۱۳۹)

۵. مفاخره

توجه دین و عرفان به بُعد ماوراءالطبیعی آدمی، مقام انسان و ارزش او را در جهان بسیار بالا برده است؛ در همین راستا، شعر نیز تغییر دیدگاه و بینش می‌دهد؛ اکنون همه ی فخر و اعتنائیش به انسان است و شعر مجاللی می‌شود برای به نمایش درآوردن فراز و فرود و پیچش و چرخش مبهوت‌کننده‌ی آدمی:

ای قبا—ل روح و روح مطلق در عالم تن خلیفه خـلـق
ای دیده‌دل چ—و تو ندیده و ایزد به سزات برگزیده
ای گشته خلیفه دو عالم جسمت ز ادی—م و اسمت آدم
کـردند فـرشتگان سجودت هنگام نماز ب—ر وجودت
بـر تـو ز ضیـا علم اسما شد کشف حقیقت مسمی

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۸۵)

مفاخره‌های شعر سبک آذربایجانی نیز برگرفته از همین تعالیم دینی و عرفانی و مبتنی بر ارج و تعظیم در مقابل مقام رفیع انسان است؛ هر چند مفاخره سنت رایج شاعرانه است و جای جای در ادبیات ما به زبانی تازه‌تر رخ می‌نماید و اگر چه چون رجزخوانی‌های پهلوانان حماسه‌ها پر از ادعاهای اغراق‌آمیز است، اما در شعر شاعران سبک آذربایجانی، مفاخره‌ها روح و کیفیتی متمایز از سایر دوره‌های ادبی دارند؛ مفاخرات این شاعران، دارای روحیه‌ای کاملاً بزرگ‌منشانه‌اند؛ در پس آنها چهره‌ی شاعری هویدا است که با سینه‌ی پیش‌داده و با شکوه انسانی، از مقام و منزلت انسانی خود و هنر متعالی خود سخن می‌گوید:

علوی و روحانی و غیبی و قدسی زاده‌ام کی بود در ملک اُسْطُقسات، استقصای من؟
دایه‌من عقل و زقه شرع و مهد انصاف بود آخشيجان امهات و علویان آبای من
مالک الملک سخن خاقانیم کز گنج طلق دخل صد خاقان بود یک نکته غرّای من

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۸۰)

مفاخرات فراوان موجود در شعر سبک آذربایجانی به نوعی اعتراض شاعر این عهد نسبت به مدح و رذالت موجود در آن را نشان می‌دهد. بسامد بالای فخریه‌ها در سبک آذربایجانی به ویژه دیوان خاقانی و اهتمام شاعران این عهد به آن، از خواسته ی جمعی شاعران این دوره، برای اتمام موقعیت فرودستی شاعر در شعر حکایت می‌کند، شاعر در این شعر شروع به عرض اندام در مقابل جناب پر جلالت ممدوح می‌کند:

ملک‌الملوک فضل‌م به فضیلت معانی	زمی و زمان گرفته به مثال آسمانی
نفس بلندصوتم جـرس بلندصیتی	قلم جهان نوردم علم جهـان ستانی
سر همتم رسیده بـه کلاه کیقبادی	بر حشمتم گذشته ز پرند گورخانی
متفاخرم بدین فن به خدا و چون نباشم	نکتم بدین لطیفی، سخنم بدین روانی

(نظامی، ۱۳۳۴: ۲۵۷)

۶. حسب حال و شکایت

شعر مدحی، فضا و مکان حضور ممدوح را به گونه‌ای وصف می‌کند که گویی به برکت وجود ممدوح، هیچ ملال و کدورتی در دل‌ها وجود ندارد و ایام به کام همگان است؛ شاعران سبک آذربایجانی اما، بسیار اهل اعتراض و شکوه‌اند؛ شکایت‌ها و حسب حال‌های فراوانی که در شعر سبک آذربایجانی دیده می‌شود، هم به شعر جنبه ی انسانی و عمومی می‌بخشد و آن را از تصرف مطلق ممدوح خارج می‌سازد و اجازه می‌دهد که شعر تجلیگاه جان و روح انسان شود آن گونه که از شعر انتظار داریم؛ امتیاز دیگر شکواییه های پر تعداد و طولانی موجود در شعر شاعران سبک آذربایجانی در آن است که این گونه گلایه‌های دردمندانه شعر را به واقعیت‌های انسانی و اجتماعی موجود در عصر خود، نزدیک می‌کند:

مگر زمانه بدان عهد بست و پیمان کرد	که خوشدلی و فراغت به عهد ما نبود
به نزد عقل، مراد است حاصل عمر	ز بی مرادی دل، عمر جز هبا نبود
در این زمانه فراغت طلب نشاید کرد	که جای داروی دل کام ازدها نبود
کراست یکدم خوش در جهان مرا بنمای	که جفت آن دم خوش محنت عنا نبود
خدای عاقبت کـار ما به خیر کناد	که بر زبان به از این خلق را دعا نبود

(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۹۰)

۷. موعظه، ارشاد

شعر مدحی و پاداش طلب، کمتر دور و بر پند دادن و هدایت مخاطب و علی‌الخصوص ممدوح می‌گردد، و از این رو شعرای مداح به حکم "الحقُّ مُرٌّ" معمولاً در اشعار ستایش‌آمیز خود، چیزی از زندگی و مردم و امور رایج نگفته‌اند که به ویژه مخاطب ویژه و قدرتمندشان یعنی ممدوح را برنجاند؛ اما در شعر شاعران سبک آذربایجانی بر خلاف این جریان و رسم متداول اجتناب از اندرزگویی و تذکیر، قاعده‌ی ارشاد استوار است؛ در مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی نظامی حکایت‌های فراوان از بیدادگری شاهان و عدم رعایت حق رعیت می‌بینیم که نتایج اسفباری را برای شاهان رقم زده‌اند. علاوه بر این، در قصیده‌سرایی هم شاعران این دوره به خود جرات درشت‌گویی و نصیحت‌گری را داده‌اند؛ یکی از زیباترین و موثرترین نمونه‌های این نوع تحرکات، قصیده‌ی "ایوان مدائن" خاقانی است با آن مطلع تکان‌دهنده و پر قدرتش

هان‌ای دل عبرت بین، از دیده‌عبرکن، هان ایوان مدائن را آیینۀ عبرت دان

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۶۵)

خاقانی در تابلوی بسیار زیبایی که از ویرانه‌های ایوان مدائن رسم می‌کند، از حال و روز شاهان و دبدبه و کبکبه و هیمنه‌شان می‌گوید، همان جلوه و جلالی که هر قدرتمندی آرزوی داشتنش را دارد و به محض یافتنش دیگر خدا را هم بنده نیست:

این است همان درگه‌کو را ز شهان بودی دیلم ملک بابل، هندو شه ترکستان

این است همان صفه‌گز هیبت او بردی بر شیر فلک حمله شیبَر تن شادروان

(همان)

در ادامه‌ی قصیده، شاعر با لحنی پرهیمنه و پند دهنده، سرانجام آن همه عظمت و تجمل را که به لحظه‌ای به نابودی رفته است و اکنون عبرت‌گه گذرندگان و تماشاگران است، با تلمیحات و تصاویر خیالی زیبا به تصویر می‌کشد:

بارگه دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان؟

نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهان را پیلان شب و روزش کشته به پی دوران

ای بس شه پیل افکن کافکنده به شه‌پیلی شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان

مست است زمین زیرا خورده است به جای می در کاسِ سر هر مــــز، خون دلِ نوشروان
(همان)

نظامی هم در بسیاری از قصایدش صاحبان قدرت و مکت را با زبانی پندآموز
مخاطب قرار می دهد و امر به معروف می کند؛ او در طی ابیاتی پیاپی با بیان تهدیدآمیز
عواقب حق کشی و ناراستی، دولتمندان را از منکرات و مظالم و نواهی برحذر می دارد:
گنده پیری است جهانی که مطراً کرده حرص تو هر چه بر او مهر فراوان آرد
خود گرفتم که تو سلطانی از او غره مشو ز آن که یک روز قضا روی به سلطان آرد
خیزو کاری بکن امروز از آن پیش کاجل نامه عمر عزیز تـــــــو به پایان آرد
(نظامی، ۱۳۶۲: ۲۴۴)

۸. ارزش سخن

سال های بسیاری گذشته بود از آن زمان که ناصر خسرو از ارزش سخن گفته بود
و از اینکه قصد ندارد این قیمتی دُرّ لفظ دری را در پای کسی بریزد، در این فاصله شاعران
بسیار زیادی، دریادریا دُرّ دری را چون مال التجاره ای معمول و "نه بر آمده از جان" به پای
خوکان ریختند و آب از آب تکان نخورد؛ مثلاً خاقانی با افتخار و سر بلندی می گوید:
دُرّ دری که خــــاطر خاقانی آورد قیمت به بزم خسرو والا برافکند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۹۳)

اما با افزایش روشن بینی و عزت نفس شعرا تحت تعالیم دین و عرفان و ایجاد روحیه
ی آزادی و استغنا در شاعران این عهد، که منجر به احیای جایگاه و شان انسانی شاعران
گشته است، به تدریج شرایط برای درک ارزش و اعتبار سخن هم فراهم می آید؛ تقریباً در
تمام مثنوی های نظامی، مقدمه ای در ذکر فضیلت سخن و ستودگی های آن و رتبتش در میان
آفریدگان آمده است:

جنش اول که قلم بر گرفت	حرف نخستین ز سخن در گرفت
پردۀ خلوت چو برانداختند	جلوه اول به سخن ساختند
تا سخن آوازه به دل بر نداد	جان و تن آوازه به گل در نداد
تا قلم آمد شدن آغاز کرد	چشم جهان را به سخن باز کرد

بی سخن آوازه‌عالی نبود این همه گفتند و سخن کم نبود
(نظامی، ۱۳۷۴: ۲۳۷)

و ظاهراً در اثر همین تغییر نگرش و افزایش ارج و تعظیم سخن به مثابه تکه‌ای از روح و جان شاعر است که در درّی قدر و قیمتی معنوی می‌یابد و دیگر مال‌التجاره‌ی فروختنی نیست. در همین راستا است که شاعری که پیش از آن، به سهولت و حتی فخر و نازش، لعل و گوهرِ جانی را نثار دربارها و قدرت‌مندان می‌نمود، سری بالا می‌آورد و با انگیزه و روحیه‌ای جدید، این چنین از ریختن این درّ در پای کسان ابا می‌کند:

هیچ درها سوی دره‌ها نبرم که نه زین به درّی خواهم داشت
گر چه آتش سرم و باد کلاه نه پی تاجوری خواهم داشت
نه در هیچ سری خواهم کوفت نه سر هیچ درّی خواهم داشت
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲۳)

شاعران آذربایجانی در بسیاری از مفاخرات خود نیز به ارزشمندی سخن اشاره کرده‌اند و با لحن و بیانی حماسی از گرانبمایی افزون‌تر سخن در قیاس با صله‌ی مادی ممدوحان سخن گفته‌اند. زیرا معتقدند که سخن عنصری جانی و علوی دارد که هیچ پاداش مادی در مقابل آن وزن و اعتباری ندارد:

شهمرا نان دادومن جان دادمش یعنی سخن نان اوتخمی است فانی، جان من گنج بقاست
گنجخانه هشت خلد و نه فلک دادم بدو داده او چیست با من؟ پنج خایه روستاست
(همان، ۹۹)

۹. اعراض از مدح

شرم از مدح و روی‌گردان شدن از آن، مضمون به نسبت جدیدی است که در آثار شاعران سبک آذربایجانی دیده می‌شود؛ گویا به حکم آن کلام گوهرباری که می‌گوید "زوال هر چیز در اکمال آن است"، گویندگان این مکتب هم پس از آن که شعر مدحی را به اوج کمال و آراستگی رسانده‌اند، کمر به زوال آن بسته‌اند:

زیمن بیش، آب روی نریزم برای نان آتش دهم به روح طبیعی به جای نان

خون جگر خورم نخورم خون ناکسان در خون جان شوم نشوم آشنای نان
(همان، ۴۲۴)

این مفهوم پا به پای آموزه‌های عرفانی، بسان انقلابی عظیم و سرایت‌کننده در دیگر
شئون شعر و شاعری، تمام ارکان شعر را دستخوش تحولات بنیادین می‌نماید:

بنهاده‌ام کلاه ز سر تــــا ز روی عجز چون کفش، پای بوس نینند دیگرم
ز نــــاروار اگر شوم از نیستی چو مور به زانــــکه مار مــــنت هر خام پرورم
من از تب نیــــماز نکردم کبود لب تا در ضمان ایــــن فلک سبز چادرم
(مجیرالدین، ۱۳۵۸: ۱۴۱)

نتیجه

شاعران سبک آذربایجانی اگرچه خود مداحان قهار و زبردستی بودند و سنت قصیده‌ی مدحی را که میراث سبک خراسانی بود، در شعر خود دنبال کردند و طولانی‌ترین و فنی‌ترین قصاید مدحی را در دیوان‌های خود به جای گذشته‌اند، اما در سایه‌ی تعالیم دینی و آموزه‌های عرفانی، روشن‌بینی بیشتری نسبت به مقام و جایگاه انسانی خود و والایی سخن را به نمایش گذاردند و با آگاهی نسبت به موقعیت شاعر مداح و تعارض آن با جایگاه فخیم انسان و نیز با درک بهتر نسبت به ارزش شعر و سخن، تمهیدات بسیاری را برای تغییر نگرش شعر نسبت به مدح مهیا کردند؛ این شاعران با بسط و توسعه دادن مفاهیم و موضوعاتی چون حمد و التجا به درگاه الهی، مدح بی‌چشمداشت بزرگان دین و طریقت، نازش به مقام خلیفه‌اللهی انسان، پرداختن بسیار به مفاهیم هنجارشکنانه و خلاف عادت مدح چون همت، قناعت، عزلت، استغنا و فقر و نیز ساختارشکنی در قالب سنتی قصاید مدحی در جهت کاستن از بخش اصلی یا تنه‌ی مدح و افزودن بر بار و تعداد ابیات غیر مدحی و تغزلی، و با اعراض شفاف و مستقیم از مدیحه‌سرایی، انقلابی حقیقی در برابر مدح برانگیختند.

منابع

- ۱- ایرانمنش، مریم، **قصاید مدحی خاقانی**، نشریه ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی کرمان، شماره ی ۲۷، صص ۱-۱۸، ۱۳۸۹.
- ۲- پویان، مجید، **ویژگی های فکری شعر مدحی در عصر غزنوی**، فصلنامه سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال ۶، شماره ی اول، شماره ی پیاپی ۱۹، صص ۷۵-۹۲، ۱۳۹۲.
- ۳- حیدری، علی، **مدح‌گریزی**، نشریه ی دانشکده ی علوم انسانی دانشگاه سمنان، شماره ی ۱۱، صص ۱۰۱-۱۱۲، ۱۳۸۴.
- ۴- خاقانی شروانی، **دیوان اشعار**، دو جلد، ویراسته میرجلال کزازی، تهران: مرکز، ۱۳۷۵.
- ۵- ----، **ختم‌الغرایب**، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۵.
- ۶- شیخ‌خلووند، فاطمه، **مدح ناب در ادبیات عرب صدر اسلام و شاعران برگزیده ی سبک آذربایجانی**، فصلنامه ی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، سال ۶، شماره ی ۲۵، صص ۱۷۲-۱۹۶، ۱۳۸۹.
- ۷- صفا، ذبیح‌الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، جلد اول، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱.
- ۸- طوسی، نصیرالدین، **اخلاق ناصری**، به اهتمام مینوی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۴.
- ۹- مجیرالدین بیلقانی، **دیوان اشعار**، تصحیح محمدآبادی، تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۸.
- ۱۰- مسعود سعد، **دیوان اشعار**، با مقدمه ی رشید یاسمی، چاپ اول، تهران: نگاه، ۱۳۷۴.
- ۱۱- نظامی گنجوی، **دیوان اشعار**، تصحیح سعید نفیسی، تهران: فروغی، ۱۳۳۴.
- ۱۲- ----، **لیلی و مجنون**، تصحیح بهروز پروتیان، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹ الف.
- ۱۳- ----، **هفت‌پیکر**، تصحیح بهروز ثروتیان، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹ ب.
- ۱۴- ----، **مخزن‌الاسرار**، تصحیح برات زنجانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۵- وزین‌پور، نادر، **مدح داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی**، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۴.
- ۱۶- میدی، رشیدالدین، **کشف‌الاسرار و عده‌الابرار**، به کوشش علی اصغر حکمت، جلد اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴.

All Sources in English

- 1-Heydari, Ali. **Madhgorizi**. Falsafey-e- Tajdid-e- Matla -e- Ghasayed-e- Khaghani. journal of university Semnan. No 11. P 101-121, 2005.
- 2-Iranmanesh, Maryam. **GHasayed-e- madhiy-e- Khaghani**. Journal of Kerman University. NO 16. P 1-18. 2010.
- 3-Khaghaniy-e- Shervani Badil. **Divan**. Tehran: markaz publication, 1996.
- 4----- . **Khatmo-al- Gharayeb**. Tehran: Miras-e- Maktub Publication, 2006.
- 5-Meybodi, Rashid-al- Din. **Kashf-al- Asrar va O'ddat-al- Abrar**. Tehran: Amirkabir publicotin, 1955.
- 6-Mojir-al- din, Beylaghani. **Divan**. Tabriz: Tabriz University publication, 1979.
- 7-Nezamiy-e- Ganjavi, Elyas. **Divan**. Tehran: Foroghi publication, 1955.
- 8-_____. **Leili va Majnun**. Tehran: Amirkabir publication, 2010A.
- 9-_____ **Haft peykar**. Tehran: Amirkabir publication, 2010B.
- 10-_____ **Makhzan -al- Asrar**. Tehran: Tehran University publication, 1995.
- 11- Puyan. Majid. **Vijhegihay-e- fekray-e- She'r-e- Madhi Dar Asr-e- Ghznavi**. Journal of sabkshenasiy-e- Nazm va Nasr-e- Farsi. No 19. Pp. 75-92, 2013.
- 12-Vazinpoor, Nader. Madh: **Dagh-e-Nang bar Simay-e- Adab-e- Farsi**. Tehran: Mo in publication. 2005.
- 13-Safa, Zabihe Allah. **Tarikh-e- Adabiyat dar Iran**. Tehran: Ebn-e-Sina publication, 1972.
- 14-Sa d-e- Salman, Masoud. **Divan**. Tehran: Negah Publication. 1995.
- 15-Sheykhluvand, Fateme. **Madh-e- Nab dar adabiyat-e-arab-e- sadr-e- Eslam**. Fasnamey-e- Adabiyat °e- Daneshgah-e- Azad-e- Eslamiy-e- Mashhad. No.25. p172-196, 2010.
- 16-Tusi, Nasir-al-din. **Akhlagh-e- NAseri**. Tehran: Kharazmi Publication, 1985

Revolution against Eulogy in Azerbaijani poetry style

Abstract:

Persian poetry from the beginnings to the sixth century A.H is full of praise themes. Odes of praise are the main form of the poem in this course of literary. But, from this period to the next, poets emerged that changed the form and context of praise. San ji Kh ghani, Nez mi and Mojir-al-din are the first poets that created a revolution in the poetry of praise. This poets before Iraqi Style ° that based on mystical Sonnets- began to modify in Structure of eulogy. They in different ways, reduced from the volume of eulogy. This poets with the introduction of new concepts in poetry, Moved in contravention of direction of eulogy. They instead of praising the kings, hailed God, Prophet, word and humanity and spoke of the sublime Concepts such as: contentment, self-respect and other Mystical Concepts.

Key word: Azerbaijani poetry style, Eulogy, Stylistic developments

پښتونخواه علمي وادبياتو مجلې
پښتونخواه علمي وادبياتو مجلې